

بخش یکصد و نهم

بحث پنجم

دولت درانی ها عصر احمد شاه ابدالی

احمد شاه در زمان سلطنت خود با اردوی مکمل هفت مرتبه به هند و دو دفعه به خراسان و یک نوبت به بخارا تاخته و هر دفعه مظفر و منصور مراجعت نموده و در زمان او خراسان شرقی (کشوری که امروز بنام افغانستان یاد میگردد) را یک مملکت وسیع و مستقل و با عرض و طول تشکیل داد.^[1] ولی سیطره او نیز مانند سایر فاتحان مشرق، دست خوش هرج و مرج خانوادگی گردید.

119-5-1. اوضاع سیاسی افغانستان = (خراسان شرقی)² قبل از احمد شاه

مقارن ظهور احمد شاه ابدالی، شرایط داخلی و اوضاع همجوار نیز برای تشکیل یک دولت مستقل در منطقه (خراسان شرقی) مساعد بود. در داخل کشور طبقه دهقان و مالدار یعنی اکثریت ملت با طبقه شهری و پیشه ور، در سالهای درازی بعد از انقراض دولت تیموری، در زیر اداره ملوک الطوایف و جنگ های ذت البینی بین خوانین، اربابان و بیگ ها بخاطر دستیابی به زمین و زر که با همدگر در مصاف بودند، ستخوانشکنی ورزیدند که رنج بیحد آن بالای شانه های مردمان بیداد میکرد، این درحالی بود که لشکر کشی های ملوک الطوایف و قدرت های خارجی فرا منطوقی، به علاوه مالیات های کمر شکن و خاتمان بر انداز، عوارض و سیورسات (زادوتوشه، خواربار که برای لشکر فراهم کنند) و گمرکات گوناگون، کوفته شده بودند که در انتظار یک صبح روشن یعنی یک دولت مقتدر مرکزی و امنیت بودند. در غرب و شرق و جنوب کشور نیز سالها مردم بر ضد استیلای خارجی و برای حصول آزادی ملی مبارزه کرده و اینک برای حفظ و تقویه یک دولت ملی در برابر خارجی ها آماده و حاضر بودند، قسمت مرکزی کشور هزارجات، بیشتر از هر جای دیگر مردم، تحت نظام فئودالی و مطلق العنانی ملوک طوایف سانیده میشد و فئودالهای مقتدر این منطقه نسبت به دهقان و مالدار و رعیت دارای اختیارات نامحدود بودند. «به این معنی کسی که در زمین خدا زراعت میکند و آب از رود خانه و باران یا باران آنرا سیراب میکنند با گاو و اسبی که خود پرورانده شخم و شیار میکند چه میشود که محصول رنج سالیان او در زیر آفتاب سوزان و سرما و گرما بیگ شخص دیگری که هیچ کاری نکرده و گاهی در نقطه دوری نشسته، تعلق می گیرد.»^[3] چنین بنظر میرسد که در ابتدا زمین مال رعایا دهقانان و بزرگان بوده و در تحت تصدق و ضرورت و شاید هم خشک سالی های دوامدار و یا جنگها و جیر و گرسنگی از دست آنها گرفته شده و خود آنها به مزدوران آنها تبدیل شده اند. (داستان یوسف پیامبر و خشکسالی های هفت سال متواتر به روایت قرآن، زمین را در برابر سهم گندم که از حکومت مصر می گرفتند از دهقان گرفته شد و به حکومت مصر تعلق گرفت. (محمد علی جمال زاده، زمین ارباب و دهقان) در قبل از احمد شاه درانی و بعد از او نیز، نظام ارباب رعیتی معمول بود که این زارعان بنام زارعان نسق یاد میگردیدند و در نظام مالک رعیتی وسیع ترین قشر اجتماعی روستایی در نظام ملوک الطوایفی را نشان میداد. نسق در لغت بمعنی رسم، روش، نظم و ترتیب، یعنی نظم و ترتیبی که بر اساس آن دهقانان در روستا ها به کشت و زرع اشتغال داشت و از بابت استفاده از زمین بنا بر عرف و قوانین شفاهی محلی که از یک محل بمحل دیگر نیز تفاوت داشت، سهمی از محصول را بمالک می پرداخت که این امر بر حسب در اختیار داشتن یک یا

¹ حبیب الله خان سردار، همان مأخذ قبلی، ص 14

² چون هنوز در قلمرویکه احمد شاه درانی سلطنت میکرد افغانستان اسماً و رسماً وجود نداشت منبع قلمرو او را بنام خراسان شرقی می نامیم چرا که احمد شاه خود را خدیو خراسان نامیده است (تاریخ احمد، پیشین) و بخاطریکه با خراسان باختری (ایران) تصادف نکند، پسوند شرقی را به آن علاوه میکنیم؛ فلذا هر جاییکه در متن بنام خراسان شرقی بر می خوریم مقصد از قلمرو احمد شاه درانی میباشد. (مولف)

³ جمال زاده محمد علی، زمین ارباب و دهقان، سازمان کتابهای جیبی، تهران خیابان گویته، تهران 1341، صص 13 تا 15

چند عامل از عوامل پنجگانه زراعتی قسمیکه در بالا نیز ذکر کردیم متفاوت بوده است. این قسم زارعان هنوز هم در جامعه دهقانی وطن ما وجود دارند که به آنها همسایه نیز اطلاق میگردد. زارعان صاحب نسق یا همسایه، براساس مزارعه و پرداخت قسمتی از محصول به عنوان بهره مالکان و یا پرداخت اجاره مقطوع در زمین ارباب زراعت می‌کردند. تقسیم محصول براساس عوامل پنجگانه زراعی - زمین، آب، گاو، بذر و نیروی کار انسانی بود، و از این لحاظ زارعان صاحب نسق در برخی مناطق به دو گروه متمایز از هم تقسیم می‌شدند: **گاویندیا صاحبان قلبه و رعیت.**

گاویندها کسانی بودند که از عوامل پنجگانه زراعی سه عامل نیروی کار انسانی و گاو و بذر را در امور زراعی فراهم می‌کردند. رعیت‌ها فقط نیروی کار انسانی را تأمین می‌کردند و از لحاظ پایگاه اجتماعی در سطح پائین‌تری قرار داشتند. در برخی از مناطق روستائی گاویندها، گاو و بذر را در اختیار زارعان صاحب نسق زراعی قرار می‌دادند و خود عملاً در فعالیت زراعی نقشی نداشتند و تنها از بابت گاو و بذر خود سهم می‌بردند. با وجود این برخی از زارعان صاحب نسق زراعی (دهقانان مرفه ده) خود صاحب گاو و قلبه بودند که از آن در کار زراعی استفاده می‌کردند و در نتیجه سهم بیشتری از محصول را به دست می‌آوردند. برای این گروه از دهقانان اصطلاح 'گاویند زارع' یا "دهقانان صاحب قلبه" به کار می‌رفت. در روستاهائی که بهره‌برداری از زمین براساس بیگار قرار داشت، رعیت‌ها مجبور بودند در زمینهای اربابی بیگاری کنند ولی گاویندها یا صاحبان قلبه از این اجبار معاف بودند، بیگاری یا کار اجباری در سالهایی که در منطقه جنگ و نا آرامی یا قشونکشی بیگانگان در جریان بود کمر دهقان را می شکست و مجبور بودند هفته ها و ماهها کار اجباری بدون مزد را حتی زیر ضربات شلاق مالکین بزرگ و یا سردمدارانی که اداره محلی بدست شان افتاده بود انجام دهند. در هزارجات و مناطق مرکزی و دور دست که هرگز ندای قانون و شریعت در آنجا شنیده نمیشد این قوانین و سنت های عرفی و شفاهی نیز وجود نداشت و هر خان و ملک به اندازه رشد زشت خوبی ویا نرم خوبی خود با کشاورزان رفتار میکردند

به روایت تاریخ: «بیشتر از یک میلیون نفوس زحمت کش و کار کن هزاره - که از هجوم چنگیز خان به اینطرف زیر ضربات خارجی و داخلی واقع شده بودند - برای اعاشه و تفریح عده انگشت شمار ارباب و میر و بیک و روحانی جان میکندند. فیودالهای مسلط این منطقه، با اطاعت و تادیه مالیات به دولت های مرکزی، برای حفظ قدرت منطوقی خود تا اواخر قرن نهم در مقابل تسلط مستقیم دولت مقاومت سرسختی نشان دادند و هم مردم خود را از سیر متوازی با انکشاف بطی سایر حصص کشور باز داشتند. بعد ها عوامل دیگر اقتصادی و فقر و فشار سیاسی دولت مرکزی، عمر این توقف و انجماد را تا اواخر قرن بیستم بدرازا کشانید. در حالیکه همین مردم سرسخت و کاری افغانستان بودند که قوت بشری چنگیز خان را در خود فرو برده و باوجود جذب خون مغول، دیگر از مغول خالص و زبان مغولی در مرکز افغانستان اثری نگذاشتند.

همچنین به درجه دوم مردم ولایات شمال افغانستان، نیز در مضیقه نظام فیودالی (و قبیله برتری) سخت فشره میشدند.^[4]

119-5-2. وضعیت همسایه ها مقارن سلطنت احمد شاه درانی

ایران بعد از مرگ نادر شاه افشار، در گرداب هرج و مرج داخلی و ملوک الطوائفی فرو رفته، دیگر قادر به تجاوز در ممالک همسایه نبود. در بخارا و ماوراءالنهر نیز دولت جنیدی روبه انحطاط نهاده و اشراف فیودال در مناطق مختلف کشور، حتی پایتخت بخارا مستقل شده بودند. . . شش سال از جلوس احمد شاه نگذشته بود که محمد رحیم خان مدعی در جای عبدالله خان ثانی جنیدی نشست و پنج سال بعد عبدالعزیز آخرین پادشاه جنیدی توانست که پادشاهی سلسله خود را اعاده کند.

اوضاع سیاسی خوارزم بدتر از ماوراءالنهر، بازیچه اغراض اشراف بود و تا قبل از ظهور احمد شاه درانی، خان ها بی یک دیگر می آمدند و میرفتند بقسمیکه در مدت کمتر از چهل سال ده پادشاه در خوارزم کشته و یا تبدیل شده بودند. لهادفرصت حمله به کشور دیگر را نداشتند.

در هند در عمق این اوضاع یک قوه نهانی و خطرناک دیگر وجود داشت که مثل اختاپو (هشت پا) از ماورای بحار غوطه زده و در سواحل هند سر کشیده بود. این قوت نا آشنا که با اسلحه علم و فن و تخنیک عالی تری و هم با حرص و خشونت مجهز بود، به شکل تریجی اما عمیقاً در عروق و شرابین هند پهناور و غنی سیر میکرد، در حالیکه هندی ها آنها را سوداگرانی بیشتر نمی پنداشتند. این همان استعمارگران غربی بودند که تجزیه و تقسیم و نفاق تمام قوتهای ملی هند را با ثروت آن میخواستند.^[5]

4 غبار مأخذ پیشین، صص 354-355.

5 همان، صص 366-67.

119-5-3. وضعیت هند در ارتباط حملات احمد شاه

قبل از زمامداری احمد شاه درانی در قلمرو او که اکنون حصه کوچکی از آن باقی مانده و بنام افغانستان یاد میشود قبل از احمد شاه درانی در مدت دوصد و پنجاه سال مورد تاخت و تاز و هجوم بیگانگان بود آخرین دفعه کابل توسط بابر شاه اداره میشد که علی رغم توجهات و کوششهای بابر بخاطر توامیت بخشیدن رقبه اش از بدخشان و آمو دریا تا بلخ و میمنه ، و اطراف کابل و (قندهار) به نتیجه نرسید که بالاخره تصمیم گرفت تا با سقوط خاندان لودی راه خود را بجانب هند باز کند و او در این جنگ پیروز مندانه هند را فتح کرد و دهلی را پایتخت خود قرار داد و چندین مراتبه نیز پوز پرتگالیها را که در خلیج بنگال بخاطر استیلای هند قوای نظامی پیاده نموده بودند بخاک مالید و بزرگترین قدرت نظامی دریایی اروپا را شکست داد. ولی نه او و نه فرندان او قادر گردیدند تا خطه ای را که بنام خراسان شرقی=افغانستان یاد میگردد بکشاید و فرزندان بابر چندین مراتبه در صحاری بین زمین داوورو غزنی از بی توشه گی میدانهای جنگ را رها نموده واپس به هند عقب کشیدند . در چنین حال و هوایی گوشه های غربی کشور مورد هجوم شاهان صفوی به شمول قندهار بود که البته خدمات و خیزش های حاجی میرویس خان غلجایی و ایجاد وحدت بین اقوام قندهاری نقطه عطف روشنی در تریخ کشور ما میباشد که قبلاً در جلد نهم این اثر به تفصیل آورده شده . همچنان است فتوحات و قلعه کشایی های نادر افشار که بعزم تسخیر هندوستان بر آمده بود با مقاومت مردمان غزنی ، مخصوصاً کابل مواجه شد. در شمال کشور خاندان های جنیدی بخارا هرازگاهی به بلخ و ماورای آن هجوم می آورند و در مناطق مرکزی، سیستم های تیول و ملوک الطوائفی معمول بود که بالای بدنه دهقان خیلی سنگینی ایجاد میکرد. در چنین حال و هوایی احمد شاه ابدالی در قندهار پادشاه شد . او به عوض اینکه از تعرضات و جنگهای اشغالگرانه جلو گیری کند خود جلو دار جنگ در سرزمین هندوستان ، ماورای آمو و خراسان شد . البته « موجودیت نفوذ سیاسی و نظامی افغان هادر هند و در ولایات هند بود . در دربار دهلی مثل نجیب الدوله افغان (نجیب خان یوسفزایی) افسر مقتدری ، و در ولایت "کترا" و "فرخ آباد" و "ملتان" سلسله حکمران "روهیله" و بنگش و ابدالی افغان (سعادت خان روهیله ، احمد خان بنگش و زاند خان ابدالی) با قوای زیادی قرار داشتند . تمام این اوضاع احمد شاه را از طرف هندوستان مطمئن میساخت ، تا در تأسیس و تحکیم دولت سرتاسر ی افغانستان، زمینه مساعد بدست میداد. این است که احمد شاه در اندک مدتی به آسانی توانست از جیحون تا عمان و از ولایات خراسان و سیستان تا رود بار سند، (دولت احمد شاهی درانی را وحدت سیاسی بخشد. «

[6]



